



بقلم مجید موقر

راه و سنگاری

«ساقی بجام عدل بده باده تا گدا
غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند»
رنجبران بیدار شده اند:

همین يك اندرز مشفقانه هزار دستان شیراز را اگر بگوش هوش بنیوشیم دبیری
نیاید که تمام مشکلات اجتماعی و نگرانیهای فردی ما مرتفع گردد و این بلیدها و تار بکیها زدوده
شود و بیکبار دیگر آفتاب سر بلندی ایران تابیدن گیرد.
هنگامیکه غزل سرای شیراز در هفت سده پیش از غیرت آوردن گدایان در بیم و هراس
بود که مبادا جهان را از فرط تهیدستی و ناچاری پر بلا گردانند چگونه در این عصر بیداری و
هوشیاری توان گمان داشت که این مردم محروم و مظلوم همچو بندگان ذلیل و سر دگان
اسیر قرون وسطی در شرایطی پست تر از چهار پایان بسر برند و بالاخره غیرت نیاورند که داد
خود را از زبردستان ستمگر بستانند ؟
زهی تصور خام !

تبلیغات اشتراکی هر چه باشد و هر چه کرده باشد دست کم و بی گمان يك سود بسیار
کلانی را همراه داشته است و آن آشنا ساختن توده های رنج دیده و ستم کشیده مردم است به
حقوق حقه خود. این توده های انبوه با اقتضای ناموس تکامل و گردش روزگار بالاخره سنجیده و
فهمیده و بی برده اند که آنها نیز در زمره آدمیان شمارند یعنی آنان نیز حق زیستن همچو آدمیان
را دارند ، و زیستن آدمی تنها حصر به «حلق و جلق و دلق» نیست ، و الا چه تفاوت کند بین
چهار پایان و این آدمیان . البته این زیستن علاوه بر خوراک و پوشاک که بهره رجانوری است ،
مستلزم فرهنگ و بهداشت و مسکن و آزادی گفتار و کردار و رفتارورهایی از هر گونه بیم و
گزند و تأمین آسایش و تساوی حقوق و تعمیم عدالت اجتماعی است : زیر دستان نیز باید مانند

زبردستان از اختراعات و اکتشاف عصر کنونی بهره مند باشند، یعنی علاوه بر آنچه در پیش بر سر آمدیم، از برق و تلفن و رادیو و تلویزیون و یخچال و بخاری و تپو، و حمام و اتومبیل و بسیاری نیازمندیهای دیگر برخوردار باشند. چه علت دارد يك گروه از فرزندان آدم بنام زبردستان و کارفرمایان از تمام نعمتهائی که خدای متعال و کریم ذوالجلال روزی بندگان خود فرموده است متمتع باشند ولی گروه بیشتری از برادران و خواهران آنان که گناهی ندارند جز این که زیر دست و کارگر و کشاورز خوانده و شناخته شده اند از همه چیز محروم و از هر جهت مظلوم و از همه چارانه و از هر حیث درمانده باشند؟

حال اگر زبردستان بخواهند بیش از این برخلاف ناموس طبیعت و علی رغم عدالت الهی بر زبردستان ستم روا دارند خود زبردستان بمشیت الهی بیش از این زیر بار این بی سرو سامانیها نخواهند رفت: پس از هزاران سال بردباری و تحمل زبونی و خاری اکنون چشم و گوش آنها در نتیجه همین تبلیغات و تعالیمات و تشویقات و تحریضات بالمره باز شده است، اکنون بگفته آن عارف ربانی غیرت آورده اند که جهان را پر بلا کنند و داد خود را بهر نهجی که شده خواه بمیل و خواه بستم بستانند و در آن صورت انتقام دیرین بدبختیهای خود را از مسیبین و مسئولین بزشتترین وجهی بگیرند و دریائی از خون و جهنمی از آتش برپا کنند، همچنانکه در انقلاب بزرگ ۱۹۱۷ کردند آنچه کردند و هنوز میکنند آنچه میکنند. همین جنب و جوشها و همین زد و خوردها و همین خونریزیها که امروز در سر تاسرا بران حکم فرماست طبیعت همین غیرت آوردن گدایان است!

چه بهتر که این ناز پروردگان و این عزیزان بشکرانه خوشیها و خواهشهای دل خود و برای پایداری ناز و نعمت خود چاره ای در باره روزگار خود و روزی زبردستان خود بنمایند و در ترقی سطح زندگی آنان همت گمارند؟

البته بسیارند آنانی که از راه نیک سرشتی بل مال اندیشی نیکبختی زبردستان را از صمیم قلب خواهان اند، ولی مطلب در این است که نیکبختی را چگونه و از چه راهی توان استوار ساخت.

کوشش ما بر این است که این راه نیکبختی را که قرین سعادت و سر بلندی عالی و دانی و وضیع و شریف و خرد و کلان باشد فراراه زبردستان و زور آوران بگذاریم تا اقل محض سلامتی خود آنرا نصب العین قرار دهند و در اجرای سریع آن لازمه کوشش و کوشش را بجای آورند و بیش از این کوتاهی نورزند تا فرصت را از دست ندهند زیرا این فرصت بسی گرانبه است و سرعت برق گذران است و دشمن کینه توز در کمین نشسته و نیش زهر آگین نشان میدهد.

نخستین گام در راه رستگاری:

جای انکار نیست که ایرانی بالذات قانع و صبور و بردبار است و با اندک میسازد، ولی همین اندک هم باقتضا و معرفت روش زندگانی عصر کنونی حدود و ثغوری دارد و همین حدود مقتضیات زندگانی این عصر است که آنرا «حد اقل سطح زندگانی» مینامند.

این حداقل پایه زندگی در کشورهای مرفعی مفاهیم بسیاری دارد: یکی از آن جمله اجبار و الزام دولت است در تأمین موجبات زندگی آحاد و افراد ملت، یعنی دولت مجبور و ملزم و مکلف است که برای هر فردی که خواهان کار باشد تهیه کار کند و الا ناگزیر است تا زمانی که تهیه کار نشده مستمراً حقوقی باو بدهد که هزینه او و تمام افراد خانواده اش را تأمین کند و در عین حال با جهدی بلیغ کوشا در تهیه کار باشد. گویند در سال ۱۹۲۹ که بحرانی شدید در اقتصادات امریکا پدیدار گشت بالغ بر شانزده میلیون کارگری بیکار شدند. حال یک دولت مرفعی که خود را در برابر افراد ملت مسئول میدانند نمیتوانست و تباست باین شانزده میلیون بیکار که با افراد خانواده آنها یک ناث جمعیت امریکا و سه برابر ایران بودند بگوید که کار نیست و نان نیست و بروید و کم شوید و بمیرید. شاید اگر این شانزده میلیون بیکار باسی چهل میلیون متعلقین آنها در ایران بودند همین پاسخ موجز و مختصر و موکد و ظالمانه را میشنیدند همچنانکه چندین هزار بلکه میلیونها گرسنه و برهنه که هم اکنون در این سرزمین بخت برگشته هستند همین پاسخ ظالمانه را میشوند و خطرهم از همین جا ناشی است، ولی آیا می دانید دولت مرفعی امریکا با این شانزده میلیون بیکار چگونه رفتار کرد: تا مادامیکه آنها بیکار بودند و جویای کار بودند و کاری نبود که با آنها بدهند دولت همه هفته مرتباً حقوق مکنفی بفرود آنها میداد و در عین حال با کوششی مافوق تصور و با برنامه های وسیع علمی و عملی اقتصادی در صدد ایجاد کار برآمد تا اینکه تمام این شانزده میلیون را بیکار گماشت و هم خود و هم آنها با این روش عالمانه و عادلانه و شرافتمندانه بیاسودند.

پس گام نخست در راه رستگاری تولید کار و تهیه نان و تأمین ضروریات زندگی تمام افراد ایرانی است که جویای کار باشند تا با تولید کار فقر و فاقه و سختی و بدبختی که هزاران مفسده اخلاقی و اجتماعی در پی دارد از ایران رخت بر بندد و جامعه ما را بیش از این بسوی پرتگاه نیستی نکشاند.

رتال جامع علوم انسانی

تأثیر فقر و فاقه در فساد اخلاق عمومی:

ایرانی همانگونه که با لذات قانع و صبور و بردبار است متناسباً و بالنظره نجیب و زیرک و بلند نظر است، ولی همانگونه که بردباری حدودی دارد نجابت هم شروطی دارد، همانگونه که آدمی هر قدر توانا و تن درست و زورمند باشد چون تعادل را از دست دهد گرفتار بیماریها و ناتوانیها و زبونیها گردد، بیکر اجتماع هر قدر پاك و پاوده و پیرداسته باشد بحکم مقتضیات اجتماعی در معرض فسادها و خرابیها و تباهیهاست.

یکی از بیماریهای جانکاهی که چون بر بیکر اجتماع عارض شود هر قدر هم آن بیکر با صلابت باشد سخت بزبونی و ذلت گراید بیماری «فقر و فاقه» است.

حقایق اجتماعی و وقایع روزمره زندگی افراد و اجتماعات این حقیقت تلخ را با ثبات رسانیده که بین فساد اخلاق و فقر و فاقه نسبت مستقیم و مستحکمی حکم فرماست: هر قدر سختی و بدبختی در گروهی نیرو پذیرد و شدت یابد بهمان نسبت فساد اخلاق رو بفرزونی گراید.

يك مثال زنده :

برای تجسم این اصل کلی اخلاقی و این حقیقت تلخ اجتماعی لازم می‌آید در اینجا بند کر يك مثال زنده بردازم :

ملت انگلیس در این سه سده گذشته بکامیابیهای محیر العقول و بیروزیهای شکفت آوری نائل شده بود : سی میلیون ساکنین جزایر دورافتاده مانند انگلستان يك ربع از پهنه گیتی را در زیر نگین تملك و فرمانفرمائی خود در آورده بودند و پانصد میلیون نفوس همچو خود را که بالغ بر پانزده برابر جمعیت ایران بود بقید اطاعت و اقیاد و بندگی و بردگی کشیده بودند و چنان امیر طوری پر برکت و پراکنده در پنج قطعه جهان گسترده بودند که هیچگاه چشم بشر ندیده بود و آفتاب تابان بر فسحت قلم روان طوری عظیم فرو نمینشست یعنی پیوسته و لاینقطع و علی الدوام خورشید جهان افروز بر گوشه از این امپراطوری تابیدن داشت و هیچگاه از دیده سر نشینان نهان نمیگشت .

مردم انگلیس کوشیده اند که راز این کامیابی شگرف را در سجایای اخلاقی و ملکات فاضله خود جستجو کنند ، در اثبات این مدعا فلسفه‌ها تراشیده اند و مجلات بشمارای برشته تحریر کشیده اند و از آن جمله است کتابی بنام «سرتفوق انگلوساکن» که ترقیات ملت انگلیس را معلول سجایای اخلاقی آن ملت میدانند . مردم انگلیس بقدری در این باره راه مبالغه پیمودند و لاف زدند و گزاف گفتند و بر خود بالیدند که امر بر خود آنهاست مشبه گشت و غرور و نخوت عجیبی بر مستولی شد تا جائی که خود را مافوق بشر پنداشتند و سایر ملل بویژه خاوریان را بچشم حقارت بل نفرت نگر بستند .

از اتفاقات روزگار و گردش ایل و نهار این دوره بسط و توسعه امپراطوری انگلیس مصادف شده بود با دوره رخوت و غفلت خاور زمین . همین جمود و خود خاوریان علت العمل پیدایش عظمت آن امپراطوری گشته بود ، یعنی چون از جلال و جبروت ملتهای خاوری اثری بر جای نمانده بود و مانع و رادعی در استعمار طلبی این ملت مانع از او باقی نمانده بود پس پیش و پس و جلو و عقب و چپ و راست راندند تا چنگهای خود را در قلب آسیا و اروپا و افریقا امریکا و اقیانوسیه ، یعنی در خشکیها و دریاها و خایچهها و تنگهها و بسیاری از جزایر بزرگ و کوچک پراکنده در اطراف و اکناف جهان فرو بردند .

مسلم است در این دوران دراز استعمار و استثمار در آمدهای فراوان و سودهای کلان مانند سیل خروشان بسوی جزایر انگلستان سرازیر شد و احدی از آحاد افراد انگلیسی چه در درون و چه در برون باقی نماند که از این خان یغما متمتع و برخوردار نگردد .

پس تمام سر نشینان جزایر انگلستان از خرد و بزرگ در منتهای ناز و نعمت و رفاه و آسایش بسر میبردند و از بالاترین سطح زندگانی که بشر رانا آن روزگار حاصل آمده بود بهره مند بودند و نیازی نداشتند که بسوی قبایح و ورزائل دست یازند و گرد معاصی و مشاهی بگردند .

در این مرحله است که امر بر خود انگلیسها مشبه میشود ، یعنی علت را بجای معلوم و اثر را بجای موثر گرفتند و گفتند که این فضائل اخلاقی است که موجب این قدرت و عظمت

شده، و حال آنکه آن مناعت طبع و مکارم اخلاقی معلول آن ناز و نعمتها و فراوانیها و در آمدهای همگانی و ثروت روزافزون ملی بوده، نه اینها معلول آن فضائل.

علامت و آثار گواهی میدهد که امپراطوری انگلیس را نیز دوران فرتوتی و فرسودگی و سانسوردگی فرا رسیده و جلال و جبروت و قدرت و عظمت سیصد ساله آن بسر آمده و بحکم عدالت الهی که « هر کسی پنج روزه نوبت اوست » کاخ این امپراطوری رو بضعف و تزلزل گرائیده و دیر بازود فرو خواهد ریخت (۱) و بسر نوشت امپراطوری هخامنشی و ساسانی و روم (۲) و عرب (۳) و عثمانی گرفتار خواهد آمد.

انگلستان برای نگاهداری امپراطوری عظیم خود دو جنگ جهانسوز را برپا ساخت، یکی در سال ۱۹۱۴ و دیگری در سال ۱۹۳۹، و هر چند انگلستان در هر دو جنگ بر حریف فائق آمد و پیروزمند شد ولی همین دو جنگ و همین دو پیروزی سبب ضعف و زبونی و زوال امپراطوری انگلستان را فراهم ساخت و اینک تجزیه این امپراطوری که هیچگاه آفتاب از آن غروب نمیکرد آغاز گشته: هندوستان که بقول خود انگلیسها تابناکترین گوهر درخشان تاج امپراطوری انگلستان بوده از تارک و افتخارات او منتزع شده است، هندوپاکستان و برمه و سیلان تجزیه و مستقل شده، مصر و سودان و فلسطین و عراق و عربستان از زیر سلطه انگلیس بدر آمده، پیش از همه امریکا با آنهمه ثروت بی پایان از چنگ انگلیس بیرون رفت، کانادا و ارض جدید و استرالیا و آفریقای جنوبی و زلند جدید که در هر یک از اینها ثروت های عظیمی نهفته بود از زنجیر استعمار خارج شده اند و با از دست رفتن اینهمه منابع بیشمار رزق و روزی و درآمد و ثروت و ناز و نعمت و سعادت و قدرت و عظمت، خداداد انگلستان در آینده نزدیکی بچه سر نوشتی گرفتار خواهد شد.

از هم اکنون انگلستان دست تضرع و استمداد و استغاثه بسوی امریکا که یک روز یکی از مستعمرات او بود دراز کرده و اقرار و اعتراف میکنند که اگر امریکا از ادامه کمک های مالی و اقتصادی و اخلاقی و نظامی نسبت با انگلستان خودداری کند انگلستان تاب مقاومت در برابر مشکلات روز افزون مالی و اقتصادی نیاورده بزودی سقوط خواهد کرد و مضطرب و متلاشی خواهد شد!

« هر که را مشیت الهی اراد، فرماید عزت بخشد و هر که را خواهد ذلت دهد و همه در ید قدرت اوئیم. »

۱- تا کنون چندین کتاب در سقوط قریب الوقوع امپراطوری انگلیس تألیف شده، از آن جمله کتابی است در زیر عنوان « سقوط و اضحلال امپراطوری انگلیس »
 یکی از اتباع خود انگلستان بنام رابرت بریلفالت در سال ۱۹۳۹ یعنی پیش از آغاز جنگ بین المللی دوم آنرا تألیف و منتشر ساخته است و نگارنده نسخه از این کتاب در کتابخانه خود موجود دارد.

۲- رجوع شود بکتاب سقوط و اضحلال امپراطوری روم بقلم کبیون

۳- رجوع شود بکتاب « خلافت و قیام و سقوط و اضحلال آن » بقلم سر ویلیام مویر انگلیسی

در قبال این احوال ناگوار، همین ملت مغرور و متکبر و خود پسند که خود را مافوق بشر می‌شناخت و ملکات فاصله و فضایل اخلاقی خود را جلی ملت خود می‌دانست و برخ سایرین میکشید و بی‌بانه ارشاد و هدایت و تعلیم و تربیت دست تعدی بسوی دیگر ملت‌ها دراز میکرد، اکنون بچشم خود میبیند و بزبان خود میگوید و بقلم خود مینویسد و خستو میشود که: چون بنیه مالی انگلستان در نتیجه عواقب جنگ رو بستی و زبونی گزاینده موج جنایات سرتاسر انگلستان رافرا گرفته، جنایات در میان خرد سالان چهار صد در صد فزونی یافته، پرونده های جنائی سالیانه از ۲۵۰۰۰۰۰ برقم مدش ۵۰۰۰۰۰۰ بالا رفته، دزدی، آدمکشی، جیب‌بری، اختلاس، تقلب، تزویر و همه نوع جنایات و خیانات دیگر بسرعت حشتناکی روز افزون گشته است، سر بازان این امپراطوری در ژاپن بجرم دزدی مجاکمه و زندانی میشوند، ملوانان انگلیس در امریکا بکاتهام سرقت و قاچاق مواد مخدره دستگیر و محبوس میشوند... هفته گذشته خواندید که چگونه يك سر باز امپراطوری ابتکاری مضحك در دزدی بکار برد و حلقه انگشتری را بلعید که با کمک نور مجهول این حلقه انگشتر را در معده او کشف کردند و او را با حلقه انگشتر مسروقه به زندان افکندند....

پس کو آن برتری نژادی کجاست آن فضایل ملی، چه شد آن مکارم اخلاقی که مجلانی در مناقب آن منتشر میشد؟

این تغییر و تحول و تنزل فاحش اخلاقی فراهم مگرد اثر تضییقاتی که در امور مالی این ملت مغرور بروز و ظهور کرده و سختی که در معیشت آنها پدیدار گشته است. اینست مفهوم ارتباط امور مالی و معاشی بامبانی و موازین اخلاقی و تربیتی.

باید یاد آور شد آنچه ایرانی امروز از سختی و بدسختی و فقر و فاقه تحمل میکند قابل مقایسه بامشکلات انگلستان نیست. نمیدانم اگر قرار شود صدیک آنچه ایرانی از این مشقات و تضییقات کمر شکن متحمل میشود متوجه انگلستان گردد انحطاط اخلاقی آنها بچه سرعت بیشتری فزونی یابد!

پس نخستین گام در راه رستگاری و رهائی ایران از اینهمه مفاسد اجتماع-ی آغاز مبارزه سریع و شدید و مستمر است با فقر و فاقه عمومی بوسیله ایجاد کار برای همه و تأمین و معاش همه و رفع نیازمندیهای همه و ترقی سطح زندگی همه، خلاصه تأمین نیکسختی برای همه و این امری است بس سهل و آسان. مادر این باره در شماره آینده گفتگو میکنیم.

دو گل زرد

جر من از رنگم و تو از بویی
تو مرا بین، اگر و را جویی

من و تو هر دو از گل زردیم
من و را بویم از ترا جویم

از ترجمان البلاغه